

مجله "فردای ایران" - مردان سره ۹ ساله ۱۹۸۱

پرویز رجبی

حاصل اندوه کبیر مهاجرت

از دهه‌های نخستین قرن بیستم، که مبارزهٔ خلق‌های ایران علیه ظلم و ستم دربارها و دربارساختگان چشم‌انداز تازه‌ای یافت و مبارزان آشکارا رودرروی دژخیمان و دژخیم‌نشانندگان ایستادند، بسیاری از زنان و مردان کشورمان - ناگیر - مهاجرت را به انتحار سیاسی ترجیح دادند. و در تنگناهای گوناگون، برخی پناهندهٔ کشورهای سوسیالیستی شدند و جمعی راهی غرب امپریالیستی. چون در هر حال غرب سرمایه‌داری هم می‌توانست، به‌خاطر ساختار حکومتی ویران‌ش و به‌خاطر تظاهرات «آزادیخواهانه» و «بشردوستانه» اش، پناهگاهی برای مبارزان باشد.

با مطالعه در سرنوشت این پناهندگان و مهاجران سیاسی به‌نتایج شگفت‌انگیز و آموزنده و در عین حال رسواکننده‌ای دست می‌یابیم: در مجموع بیشتر آنان که به کشورهای سوسیالیستی پناهنده شدند، با اینکه از نظر علمی با دست‌چندان پری ایران را ترک نکردند، پس از چند سال زندگی در هجرت، با قرارگرفتن در قلمرو سیستمی خاص، به‌مدارج علمی و هنری بالایی دست یافتند و در دانشگاهها و نهادهای علمی کوچک و بزرگ سرگرم کاری علمی و هنری شدند و یادگارهای ارزنده‌ای از خود برجای گذاشتند. و در مجموع بیشتر آنانکه به کشورهای غرب سرمایه‌داری روی آوردند، پس از چندسال زندگی در غرب با قرارگرفتن در قلمرو یک سیستم دیگر - جز معدودی - اغلب افکار سیاسی را رها کرده و از دانش روی گردانده، به کار داد و ستد و سرمایه‌سازی پرداختند. و، به‌جای پرداختن به دانش و هنر، به تأسیس پمپ‌بنزین و بوتیک و رستوران و گاهی قمارخانه و نظائرش پرداختند و یا جذب کانونهای سیاسی - استعماری شده و پس از چندی به ایران بازگشتند و دست‌اندرکار تحکیم پایه‌های حکومت ضد مردمی امپریالیسم خواسته شدند.

جا دارد در جایی دیگر دربارهٔ مهاجران دوران سیاه و سرنوشت خوب و بد اینان یک بررسی همه‌جانبه انجام پذیرد و در این بررسی، نامداران مهاجر به‌مردمی، که به خاطرشان هجرت و دوری از وطن تحمل شده است، شناسانده شوند. نام آشنای این شماره «فردای ایران» یکی از نامداران دیار غربت است، که وقتی

در سن ۲۵ سالگی همراهِ شوهرش آقای شمس‌الدین بدیع ایران را به قصد اتحاد شوروی ترک می‌گفت، هرگز تصور این را هم نمی‌توانست داشته باشد، که در طول سالهای غربت، حدود ۲۵ دفتر شعرش به زبان روسی و دیگر زبانهای اتحاد شوروی منتشر خواهند شد؛ که شعرهایش به زبانهای کردی، عربی، چکی و ویتنامی ترجمه خواهند شد؛ که وقتی پس از سی و سه سال - با امکان حیاتی که انقلاب در وطن فراهم آورده است - به ایران بازمی‌گردد، اغلب شاعران و نویسندگان نامی ایران به دیدارش خواهند شتافت...
ژاله سلطانی، ملقب به اصفهانی، در سال ۱۳۵۵ در اصفهان به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۳ با انتشار نخستین دفتر شعرش به نام «گل‌های خودرو» در تهران، قدم به قلمرو شعر و یا بهتر، قلمرو ادبیات گذاشت. ژاله در سال ۱۳۲۴ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران میان دو قطب نیرومند، ملک‌الشعراى بهار و نیما یوشیج قرار گرفت. دوسخنور برجسته‌ای که یکی ملک‌الشعراى شعر سنتی بود و دیگری ملک‌الشعراى شعر نو. یکی با هزارسال شعر کهن پارسی و حافظ و فرخی و دیگری با سخن نو و حلاوت دیگرش، که خود فرخی نیز مبلغ آن بود. و ازیراست، که پس از گذشت ۳۶ سال هنوز هم ژاله، تقریباً در همه اشعارش، هم به شعر سنتی ایران ارادت دارد و هم دل‌بسته سخن نو است. و اگر بخواهیم همه بیت‌های ژاله را میان ملک‌الشعرا و نیما تقسیم‌بکنیم، هیچکدام از سهم خود در گله نخواهند بود. با این همه هرچه شاعر از نخستین کنگره نویسندگان ایران فاصله می‌گیرد، با اینکه هرگز پیوند بی‌چون و چرایش را با میراث کهن شعر

۱ - آقای شمس‌الدین بدیع، افسر سابق هوایی و اقتصاددان ورزیده امروز. ۱۹۵۶ دریافت درجه دکتری در اقتصاد. ۱۹۷۹ دریافت درجه پروفیسوری در اقتصاد. شرکت فعال در تألیف فرهنگ بزرگ روسی - فارسی. ترجمه «عزاداران بیل» از غلامحسین ساعدی، «سوشون» از سیمین دانشور، «زیرآسمان کبود» از علی‌اصغر مهاجر، «سفر» و «شبیرو» از دولت‌آبادی به روسی. شرکت در ترجمه آثار جلال آل‌احمد و تنکابنی به روسی، همچنین در کنار بیش از یکصد و پنجاه مقاله در زمینه‌های اجتماعی - اقتصادی، تألیف سه اثر اقتصادی و اجتماعی ارزنده: «مناسبات ارضی در ایران معاصر» (۱۹۵۹)، «طبقه کارگر ایران» (۱۹۶۵) و «اقتدار میانی شهری ایران» (۱۹۷۸).

۲ - «... از آینده هم، که تکیه‌گاه امید جوانان است، بی‌خبرم و اکنون نیز فاقد آن چیزهایی هستم، که مردم برای یک شاعر، قابل اهمیت و جالب توجه می‌دانند. مثل داشتن مدالهای افتخار یا مسافرت های دور و حوادث شگفت‌انگیز و غیره...» نگاه کنید به: نشریه «نخستین کنگره نویسندگان ایران»، تیرماه ۱۳۲۵، صفحه ۱۸۸.

۳ - البته بهار هم می‌گفت:

بهارا همتی جو، اختلاطی کن به شعر نو
که رنجیدم ز شعر انوری و عرفی و جامی
مکررگر همه قند است خاطر را کند رنجه
ز بادامم بدآید، بس که خواندم چشم بادامی
(دیوان شادروان بهار، جلد اول، ۵۵۱).

۴ - ژاله در نخستین کنگره نویسندگان ایران، که در سال ۱۳۲۵ در تهران انجام گرفت، شرکت کرد و روز نهم تیر، همراه دیگر شاعران بزرگ آن زمان، قطعه «ای بنفشه» را، که به سبک شعر سنتی سروده شده بود، خواند.

فارسی از یاد نمی برد، به شعر نو گرایش بیشتری پیدا می کند. در هر حال هنوز هم خواننده شعر ژاله به وضوح احساس می کند که ژاله از فراموش کردن وزن و قافیه پروا دارد. ژاله در نخستین بخش از زندگیش در هجرت، دوره پنج ساله ادبیات را در باکو به پایان رسانید و با آموختن زبان آذربایجانی هزار بیت از اشعار سخنوران کلاسیک و معاصر آذربایجان را به شعر فارسی برگرداند و چند نمایشنامه از درام نویس مشهور، جعفر جبارلی را به زبان فارسی ترجمه کرد. سپس در سال ۱۹۵۴ همراه همسر و دو پسر خود برای ادامه تحصیل به مسکو رفت و در سال ۱۹۶۰ با درجه دکتری در رشته ادبیات از دانشگاه دولتی «لامانوسف» مسکو فارغ التحصیل شد. رساله دکتری ژاله در باره زندگی و آثار ملک الشعراء بهار بود، اما شاعر پس از پرداختن به ملک الشعراء نتوانست ارادت بی چون و چرایش را به شعر نو و ملک الشعراءش نیما پنهان سازد: با شروع به کار علمی در انستیتوی ادبیات جهان ماکسیم گورکی، رساله ای به نام «نیما یوشیج - پدر شعر نو» به زبان روسی در مسکو منتشر کرد. این کتاب نخستین اثری است که در اتحاد شوروی درباره نیما به چاپ رسیده است.

شعر ژاله - صرف نظر از ساختمان شعر - آکنده است از زیبایی... زیبایی به مفهوم وطن، آزادی، طبیعت. طبیعت وطن و طبیعت آزادی. با خواندن شعر ژاله دلت گران می شود و احساس می کنی، غمی به سنگینی دماوند از قلبی به بزرگی مازندران - با هفت خان - آویزان است. و احساس می کنی شاعر چشم دیدن هیچ دریا و دشتی را ندارد، جز دشتها و دریاهاى کودکیش. و با خود می گویی، اگر انقلاب، البرز و کارون را به ژاله بخشیده بود، ژاله در پای دماوندی که به سنگینی غم در سینه داشت، سرچشمه همیشه جوشان چه کارونها که نمی شدی...

زندگی ادبی ژاله منحصر به سرودن شعر در رثای دوری تلخ وطن نیست. حاصل تلخ جدایی در کنار سلسله مقاله هایی که زیر عنوان «شعر نو چیست؟» و «نوپردازان ایران، افغان و تاجیک» در مطبوعات تاجیکستان، به ویژه «صدای شرق» منتشر شده اند، کتابهایی است به نامهای «شعر نو در ایران معاصر»، «منظومه های معاصر فارسی»، «در پیرامون شعر نو در افغانستان»، «نگاهی به شعر معاصر ایران و افغانستان»، که هنوز هیچکدام منتشر نشده اند. علاوه بر این ژاله کوشیده است با شرکت در بسیاری از کنگره های ادبی جهان، در کنفرانس های خلق های آسیا و آفریقا و در سمپوزیوم های شعر و فقه اللغة فارسی با ایراد سخنرانیهایی در پیرامون شعر معاصر ایران دین غیبتش را اداء کند.

ژاله در زمینه نمایشنامه و سناریو هم دست دارد و فتاح آدینه، آهنگساز بزرگ تاجیک برای یکی از منظومه های ژاله به نام «پرستو» اوپرایمی ساخته است که در تاجیکستان اجراء شده است.

ژاله در زمینه ترجمه هم قدم در راه ادای سهم گذاشته است و علاوه بر اشعاری که از زبان ترکی به فارسی برگردانده است، «نغمه های ایرانی» سرگی یسه نین را به فارسی ترجمه کرده است.

به‌زاله می‌گویم! یکی از پدیده‌های غم‌انگیز دهه‌های اخیر در کشور ما از جاکنده شدن کشاورزان و روستاییان است. رها کردن روستاها و هجوم به شهرها. برای کار در کارخانه و کارگاه‌های ساختمانی. و ماندگاری در حاشیه شهرها و درگیری از این کارگاه ساختمانی به آن یکی و فراموش کردن همه یادگارهای کوهها و دامنه‌ها و دشتهای کودکی و از یاد بردن خاطرات کرسی زمستانهای کودکی. چشم‌اندازهای روستاییان دستخوش یک دگرگونی بی‌امان شده‌اند. آسمان‌خراشها کوههاوند و استادبوم‌ها و میدانها، دشتها؛ و خیابانها دره‌های باصفا و بی‌صفا و گندابهای هزار داستانی، جویبار های هزار دستنما. نام شاهنامه و فردوسی و حافظ از یاد روستاییان می‌رود. و حسین کرد و امیرارسلان و مختار، پهلوانان با یال و کوپال، در راه روستا باخوانندگان رو به شهر نهاده رو در رویند. پهلوانان با یال و کوپالی، که هرگز فکر نمی‌کردند، که روزگاری زورشان به تراژیستور نخواهد رسید. حالتی که در غرب - دست کم در این سده - کمتر وجود دارد. حالا صرف‌نظر از اینکه نقش شعر در غرب با نقش شعر در ایران هرگز یکی نیست. به نظر شما - با توجه به اینکه نیاز توده‌ها مان را به شعر و لطافت از یاد نمی‌بریم و اندوه کبیر مهاجریشان را خوب می‌شناسیم - چگونه می‌توان شعر و لطافت را دوباره بر زبان آنها جاری ساخت؟

ژاله می‌گوید: من فکر می‌کنم این مسئله تنها مربوط به ایران نیست. این مسئله مسئله قرن بیستم است و برای همه. یک چیزهایی گرفته شده‌اند و یک چیزهایی هم داده شده‌اند. روستاییان حالا به جای آبشار رادیو دارند. بچه‌هایشان درس می‌خوانند و به این ترتیب فردوسی و حافظ هرگز فراموش نخواهند شد. حتی حالا باسواد بیشتری به سراغ حافظ خواهند رفت. قلمرو شعر کوچک شده است و شاعر مجبور نیست برای روستاییان و تراکتورهایشان شعر بگوید. باید شعری سرود که روستاییان از کارشان لذت بیشتری ببرند. و نباید این‌طور باشد که مثل گذشته شاعرها برای شاعرها شعر بگویند. و باید که زبان را بازتر کرد و به‌فهم همه نزدیکتر.

فکر می‌کنید، چرا برای بیشتر مردم ایران - حتی برای آنها که سواد کمتری دارند - شعر سنتی از احترام بیشتری برخوردار است؟ آیا تنها به این خاطر که هنوز زبان شعر نو با زبان توده‌ها بیگانه است؟ چرا روستاییان ما، که حافظ و فردوسی را می‌شناسند، حتی یک شاعر نوپرداز هم عصرشان را نمی‌شناسند؟

- پنجاه نسل شعر سنتی سینه به‌سینه نقل شده است. ما با شعر شیر خورده‌ایم. باشعر عاشق شده‌ایم. با شعر عزا گرفته‌ایم، حرف زده‌ایم، ضرب‌المثل ساخته‌ایم. زمینه مقایسه، زمینه خوبی نیست. نسل‌ها بعد می‌توان به این مقایسه دست زد. با اینکه در دو نسل اخیر در قلمرو شعر نو افتخاراتی داریم، هنوز در میان نوپردازان حافظ نداریم. هنوز حافظ نوپردازان زاده نشده است. هر پدیده نو آسان به‌میان توده‌ها راه پیدا نمی‌کند. حتی اگر این پدیده پدیده‌ای بسیار منطقی باشد. هیئت حاکم به‌نام آوران، که حامل یک روند مرفقی بودند، هیچ کمکی نکرد و حتی جلوشان را گرفت. حتی

نوپردازها را خرید و به قصیده سرایی و مدح گرایی واداشت. اگرچه بیشترشان تن به این کار ندادند. علاوه بر این شعر نو در آغاز، يك دوره هرج و مرج هم به خود گرفت و این سبب فاصله گرفتن توده ها از شعر نو شد.

اصلا چرا مردم ما، حتی روستاییانی که قدرت درك هنریشان بسیار ناچیز است، از شعر لذت می برند.

— زبان شعر را نقاشی ندارد. شعر به زبان مادری و به همین زبان کم و بیش روزمره حرف می زند و به انسان نزدیک تر است. خوب بدیهی است نیروی زبان نافذتر از نیروهای دیگر است. منتها همان طور که گفتم هنوز مردم عامی ما به شعر نو انس پیدا نکرده اند و الفتشان به شعر سنتی بیشتر است.

می بینیم، که اغلب هنرها در ایران یا به زوال کشانیده شده اند و یا روبه زوال اند. در صورتی که در زمینه شعر هرگز این طور نبوده است و همیشه و در هر دوره ای با چهره هایی تابناک و نام آشنا روبه رو هستیم. به نظر شما چرا در ایران هنر شعر بیشتر از هر شاخه هنری دیگر رشد کرده است؟

— پس از اسلام شعر تنها شاخه هنری بود که از آزادی برخوردار بود. تمام قدرت هنری در زمینه شعر صرف شد. شعر تنها پدیده هنری بود، که می توانست پنهان از دید سانسورچی ها رشد بکند و متکامل بشود. وقتی مجسمه سازی و نقاشی ممنوع می شود، ذوقها متوجه شعر می شود، مجسمه و نقاشی را نمی توان پنهان کرد. دلیل

عبور از مرز با کمک حافظ

پروفسور والتر هینتز، ایرانشناس نامدار آلمانی، تعریف می کند، در سال ۱۹۳۶ همراه يك خانم آمریکایی برای اولین بار به ایران سفر می کردم. در مرز خسروی گذرنامه هایمان را تحویل مقامات مرزی داده بودیم و با خیال راحت منتظر انجام تشریفات قانونی و دریافت اجازه نامه ورود به خاک ایران بودیم. خورشید اتوموبیل ما را به صورت يك کوره آتش درآورده بود، اما تمام حواس من متوجه کشوری بود، که ده سال تمام فکر تحقیق در زبان و فرهنگ و تاریخش مرا با خودش مشغول کرده بود. ناگهان یکی از مأمورین مرزی مرا از رؤیایی که مشغولش بودم بیرون آورد: خانم آمریکایی برای ورود به ایران ویزا ندارد. ما از تیرگی روابط میان ایران و آمریکا بی خبر بودیم. کوشیدم بازبان چرب و نرم ایرانیها مأمور مرزی را قانع بکنم، اما موفق نشدم. تا به دست آوردن ویزا همسفرم ناچار بود مدتی در ناکجا آباد میان دو کشور روز شماری بکند. ناچار بازهم به چانه زدن ادامه دادم، اما بازهم موفق نشدم. سرانجام با تردید و دودلی به حافظ پناه بردم. به مأمور گفتم: سفر آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها.

ناگهان چشمان مأمور برقی زد و با مهربانی ما را به خاک ایران راه داد. این پیشامد حاکی از علاقه ایرانیان به شاعرانشان است. حتی وقتی شعری چندصدساله را ناقص می خوانی، آدمی در حد يك ساده آنرا درك می کند و می فهمد و به شاعرش آنچنان احترامی قائل است که حتی از قانون نمی ترسد...

دیگری هم برای رونق شعر وجود دارد و آن این است که شاعر برای خلق اثر هنری خود متحمل هیچ خرجی نمی‌شود. ~~در سالهایی که شما در ایران نبودید (۱۳۲۵ تا ۱۳۵۹) درباره شعر نو حرف‌های زیادی زده شد، خوب می‌بایستی هم زده می‌شد. لابد شما هم در جریان این حرف‌ها بودید. حالا با توجه به اینکه شما در این سی و چند سال گذشته - دست کم مستقیماً - در این مباحث شرکت نداشتید و با توجه به اینکه مدتی طولانی در کشوری زیسته‌اید، که لابد تکلیفش برای مدتی طولانی با شعرش روشن است، خواهش می‌کنم بفرمایید - با اینکه این سؤال می‌تواند سؤال کهنه و خسته‌کننده‌ای باشد - نظرتان درباره شعر نو چیست؟~~

- سی سال پیش که شعر نو جوانه می‌زد، تا مدتی بحث و مجادله میان هواداران متعصب شعر سنتی و پیروان شعر نو و بحث در پیرامون پیدایش و نقش شعر نو ضروری بود و شاعران و منتقدان ما در این باره بسیار گفتند و نوشتند و سودمند هم بود، اما امروز که اصطلاح «شعر نو» دیگر کهنه شده است و جای خود را به شعر مطلق داده است و دهها کتاب شعر به این سبک به چاپ رسیده است، فکر می‌کنم - حتی اگر حرفمان تکراری نباشد - اگر چیزی بگوییم حرف تازه‌ای نرده‌ایم. بهتر حال پیداست، که شعر نو یک روند مترقی و یک نیاز معنوی است، که بر پایه دگرگونی‌های زندگی و اجتماعی ما پس از مشروطیت، استوار است. این نیاز راحتی بزرگترین شاعر و شاید آخرین شاعر معاصر در سبک کلاسیک، ملک‌الشعراء بهار، احساس کرد و گفت: «بهارا همتی جو، اختلاطی کن به شعر نو».

ملک‌الشعراء، که تا آخر عمر به‌قواند و قوانین سبک خراسانی وفادار ماند، در مجله «دانشکده» (۱۹۱۸-۱۹) که عنوان یک سلسله مقالات او بود، هرگز با شعر نو و هوادارانش مخالفتی نوزدید. کوشش شاعران دیگری، که خواستند یا به‌وسیله سرودن شعر کلاسیک یا از راه‌های دیگر تحول تازه‌ای در شعر پدید آورند، نیز چندان نتیجه‌ای نداد. تا این رسالت نصیب شاعر نامدار ما نیمایوشیح شد. نیما با تلاش پیگیر و شجاعت بی‌ظنیر، علف‌های هرزه تقلید و تکرار را که بر تنه درخت بارور شعر فارسی در قرن‌های اخیر پیچیده بود برید و به‌دور افکند.

اهمیت خدمت نیما در این است که هنر نواش را بر پایه شعر سنتی، آشنای محبوب و هزار ساله، بنا کرد. کار او نه اختراع بود و نه چیزی وارداتی. متأسفانه بعضی از ادیبان و منتقدان ایرانی و خارجی هنوز هم می‌خواهند ثابت بکنند، که شعر نو از طریق ترجمه آثار نویسندگان اروپایی در کشور ما رواج پیدا کرده است.

نیما می‌گوید، به‌جای اینکه قالب‌های متداول بحرهای عروضی را با کلمات زیادی و پوشالی پر کنیم، هر جا که لازم می‌دانیم، بر حسب تقاضای مضمون و مطلب خود، مصرع‌ها را کوتاه و بلندتر بکنیم. به‌طوری که نخستین رکن هر مصرع با آن رکن بحر عروضی که برگزیده‌ایم هماهنگ باشد. مثلاً در «توانا بود هر که دانا بود»

کلمه «توانا» (فعولن) می‌تواند يك مصرع باشد و بقیه کلمات مصرع‌های دیگر به صورتی که مجموع مصرع‌ها، در سراسر شعر، يك وزن مطلوب مورد نظرمان را تشکیل دهد.

اگر نیما گهگاه در شعرش از نظر خود پافراتر می‌گذارد، هرگز به بی‌نظمی راه نمی‌دهد. این گفته‌اش را همه به یاد داریم، که من برای بی‌نظمی هم به‌نظمی معتقدم. متأسفانه در کنار شاعران هوادار راستین نیما، گویندگانی هم هستند، که نه‌نوآوری نیما را درک کرده‌اند و نه‌اصولاً با قواعد شعر کلاسیک آشنایی دارند. آیا می‌شود به نثر پاره‌پاره این شاعران شعر گفت؟

به‌نظر من تنها شکل نو نشانه شعر نو نیست. شعر نو باید دارای سه ویژگی باشد: ۱- مضمون مترقی و نو. ۲- شکل تازه شعری و ۳- تصور و تصویر تازه شاعرانه، یا به‌عبارت دیگر دید و بیان نو.

درباره مضمون نو باید بگویم، که هنرمند هم آزاد است و هم دارای هدف و طبعاً وقتی هدف دارد مسئولیت هم دارد. اگر چنین نباشد کارهنرمند معنای واقعی خود را از دست می‌دهد و تبدیل به یک تفنن می‌شود. یک اثر هنری تازمانی که در ذهن و روح هنرمند در حال نطفه‌بستن و شکل گرفتن و پرورش یافتن است، این اثر متعلق به شخص او است. هنرمند آزاد است که این نطفه را بکشد و یا به یکی از دوشکل سالم و یا معلول به دنیا آورد. وقتی اثر تولد یافت دیگر از آن آفریننده‌اش نیست. از آن جامعه است. یک نوع ثروتی که می‌تواند سودمند باشد و یا ویرانگر. و به این خاطر هنرمند مسئول اثری است که آفریده‌است. دیگر هنرمند نمی‌تواند به این خاطر که آزاد است از داوری مردم بگریزد.

شعر دلها را به هم نزدیک می‌کند و به‌انسان شادی و لذت می‌بخشد و در پیکار علیه بیدادگری و فقر و جهل و فساد مارا یاری می‌کند. پرنده‌ای جادویی که بر فراز مرزها و قرن‌ها پرواز می‌کند، پیام انسان‌ها را از نسلی به‌نسل دیگر می‌رساند. لازم نیست شاعر حتماً نابغه باشد، اما می‌تواند دوستدار و خدمتگزار مردم باشد. بیشتر شاعران سی‌چهل سال اخیر - اگر هم از نظر مواضع و تمایلات سیاسی - اجتماعی با همدیگر متفاوتند، همه با هم در پیشرفت شعر و ادب ایران معاصر کوشیده‌اند.

با توجه به اینکه شما بیشتر از سی سال در اتحاد شوروی زندگی کرده‌اید و با محافل ادب فارسی در تماس بوده‌اید، می‌خواستم نظراتان را درباره شعر در افغانستان و تاجیکستان بپرسم.

- پس از سال ۱۹۱۹، که سال استقلال افغانستان است، اندیشه‌های نو و آثار تازه‌ای در ادبیات افغانستان به‌وجود آمد. و به‌طوری که می‌دانید، شاعر مترقی و آزادیخواه افغان، محمود طرزی، در پیشبرد شعر و ادب پس از استقلال افغانستان نقش بسزایی دارد. اما شعر نو به این معنی که ما به‌کار می‌بریم از سالهای پس از جنگ جهانی دوم به افغانستان راه یافت و پیروان زیادی پیدا کرد. بیست سال پیش مجله «ژوندون»

با انتشار يك سلسله مقاله زیر عنوان «جنگ بین کهنه و نو» نظرات سنت‌گرایان و نوپردازان را در صفحات خود منعکس کرد. همزمان با این بحث‌ها، شاعران افغان شعرهایی به‌شیوه نو انتشار دادند. یکی از این شاعران محمود فارانی است، که مجموعه‌ای از شعرهای نو خود را به نام «آخرین ستاره» انتشار داد. این اثر شباهت زیادی به «سرمه خورشید» نادر نادرپور دارد و تأثیر نادرپور در اثر هم‌قلم افغانی به خوبی مشهود است. در این زمان شاعر دیگر، بارق شفیع، مجموعه «ستاره» را منتشر کرد، که حامل نشانه‌یی از عطر و آتش شعر سیاوش کسرایی است.

برجسته‌ترین نوپرداز افغان، شاعر مبارز سلیمان لایق است، که اندیشه‌های انقلابی و اجتماعی خود را در شکل‌های تازه شعری، به‌ویژه عروض آزاد، به‌دو زبان دری و پشتو به‌چاپ می‌رساند و در میان مردم افغانستان محبوبیت و شهرت فراوانی دارد. در اینجا باید توضیح بدهم، که وقتی می‌گویم آثار شاعران افغان به‌کارهای هم‌قلمان ایرانی شباهت دارد، منظوم این نیست، که گویا تقلیدی در کار بوده است. بدیهی است هر شاعری در درجه اول زبان گویای مردم و خویش است و زاده شرایط اجتماعی کشورش. منتها طبیعی است که شاعران همزمان - مخصوصاً که همزمان هم باشند - بر همدیگر تأثیر متقابل داشته باشند.

میلانند

و اما شعر نو در تاجیکستان در شرایط آرام‌تر و مساعدتر پدید آمد و گسترش یافت. زیرا ابوالقاسم لاهوتی و نویسنده مشهور صدرالدین عینی از مدتها پیش زمینه شعر و ادب انقلابی تاجیکستان را فراهم کرده بودند. پس از لاهوتی، پیرو سلیمانی در سالهای ۱۹۳۵ میلادی به‌سرودن شعر نو پرداخت، اما با مرگ ناگهانش، ادامه راهی که پیش گرفته بود ممکن نشد، شعر نو نیمایی پس از جنگ جهانی دوم در تاجیکستان رونق یافت. این روش با اینکه با مخالفت سنت‌گرایان روبه‌رو شد، درگیری چندانی - شبیه آنچه در ایران و افغانستان وجود داشت - به‌وجود نیامد. و شاعران نوپرداز تاجیک، مانند میرزا تورسون زاده، میرسعید میرشکر، مؤمن قناعت، لایق شیر علی، بازار صابر، گلرخسار صفی‌یو، مستان شیرعلی، قطبی کرام و دیگران آثار ارزنده‌ای در این زمینه انتشار داده و می‌دهند.

گل نظر

نظرتان درباره شعر خودتان چیست؟

می‌دانید که شعر يك نوع تشنگی است. باید گفت و رفع عطش کرد. چاره‌ای هم نیست. و گرنه آدم می‌سوزد. دیوانه می‌شود. و در عین حال کار نویسندگی يك کار پر مسئولیت اجتماعی است. يك چیز را باید همیشه در نظر داشت، که آن‌چه‌ما می‌گوییم و می‌نویسیم، دیر یا زود به‌دست دیگران می‌افتد، که یا نومید و گمراهشان می‌کند و یا امیدوار و مسلح. من همیشه برای اکثریت مردم معاصر خود شعر می‌گویم. نه برای اقلیتی از شاعران و منتقدان برگزیده و نه برای نسل‌های آینده. آیندگان بسی‌شک روزگاری بهتر از ما خواهند داشت و شاعرانی داناتر و آزادتر.

بنابراین عقیده‌مندم که شعر من باید طوری باشد، که مردم کوچه و بازار این

زمانه و این سرزمین بفهمند و مجبور نباشند برای درك و كشف تعبیرات تاریك دور از ذهن به مغزهای خود فشار بیاورند. رعایت این نکته به ویژه برای مردم كشور ما ضروری است، كه متأسفانه هنوز در حدود شصت هفتاد در صد آنها حتی سواد خواندن و نوشتن ندارند، اما شعر را دوست دارند، با شعر زندگی می کنند. با دیوان حافظ راز و نیاز و مشورت می کنند. با فردوسی ورزش می کنند و به جسم و جان خود نیرو می بخشند. با شاهنامه كشتی می گیرند و پهلوان می شوند...

مشكل بتوان این رشته طلائی را كه ژرفای روح مردم ما را با شعر سنتی این سرزمین قرن‌ها پیوند داده است به آسانی گسیخت و به دور ریخت، اما می شود آن را صیقل داد و بر پایه آن نوآوریها كرد. چنانكه کرده اند. امروز توده های ملیونی مردم برای مسائل حاد سیاسی و اجتماعی خود شعر می گویند و شعار می دهند. روزی كه همه شعرهای انقلاب جمع آوری شد، خواهیم دید انقلاب چه فولكلور شكوه مندی به وجود آورد.

بیخشید كه از مطلب دور شدم. می خواهم بگویم شعر نو، این نیاز اجتماعی و ادبی ما، هنوز خیلی جوان است كه بتواند با شعر سالخورده جهانگیر و سنتی ایران به مسابقه بایستد و یا جای آنرا بگیرد. اما راه جوانان هم باز است و بی انتها...
باز هم بگویم كه شعر بی وزن و قافیه كه نمونه های درخشانی در ادبیات جهان و گاه در ایران دارد، هنوز نه به دل مردم ما می نشیند و نه دردهای آنها را درمان می كند. سخن از ۳۶ ملیون مردم ایران است، نه گروه معدودی نویسند و خواننده روشنفكر، كه خود من جزء آنها هستم. در شعر خودم كوشش می كنم از مردم ساده وطنم فاصله نگیرم. شعر نیمایی و عروض آزاد را دوست دارم و به كار می برم، اما شعر بی وزن نمی گویم، طی ۲۰ سال اخیر جزء در دوسه غزل و چند قطعه دوبیتی های بی هم، در هیچكدام از شعرهای دیگرم قوائد و قوانین متداول شعر كلاسیك را عیناً تکرار نکرده ام... و به نوعی تنوع و تازگی در شكل شعر متمایل بوده ام.



سرود برای صلح

سرود بیدارباش بشریت از همسو بگوش می رسد، خلاق محروم صف برصف، متحد و پیوسته مهیايند. امشاسپند شهریور - فرشته فلزات، شمشیرهای تلخ آخته را هدیه می كند.
اهریمن مذاب می شود، شب از حضور می گریزد، و صبح در جشن آتش و عشق... طلوع می كند. خلاق... شمشیرها را، در مزارع می كارند تا در بهار آينده... حلقه های ازدواج بروید.

س. غ. صالحی - تهران ۱۳۶۰